



تقریر درس خارج فقه الزکاة آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام	قادر بریسم	جلسه	هـ	تاریخ	۱۴۰۳ / ۰۶ / ۲۵
عنوان ۱	فقه الزکاة الخاص					
عنوان ۲	زکات الأموال					
عنوان ۳	شرایط وجوب زکات الأموال					
عنوان ۴	۴. مالکیت مورد زکات					
عنوان ۵	عناوین مربوط به مالک المال • عنوان اول: مال عام یا اموال عامه • عنوان دوم: عناوین اعتباری غیر محضه ▪ ۱. عناوین اعتباری مشیر به شخصیات حقیقی ▪ ۲. عناوین اعتباری مشیر به افراد • عنوان سوم: عناوین اعتباری محضه • عنوان چهارم: اشخاص حقیقی					

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

بحث ما قبل از تعطیلی به شرط رابع از شروط وجوب زکات منتهی شد. بحث اصلی ما در شرایط وجوب زکات بود. گفتیم عقل و بلوغ و حرّیت از شرایط وجوب زکات است که بحثشان گذشت.

۴. مالکیت مورد زکات

به شرط رابع رسیدیم که شرط رابع، مالکیت مورد زکات است، مالکیت مالی است که زکات بناست به آن تعلق بگیرد. این زکات به مالک مال تعلق می‌گیرد و ملکیت مال، شرط تعلق زکات است. این را قبل از تعطیلات به شکلی بحث کردیم؛ منتها با تفصیل بیشتری قصد داریم در موردش بحث کنیم؛ در مورد شرط مالکیت یا شرط ملکیت. که بعد به شرط پنجم می‌پردازیم که تمام التمكن من التصرف باشد. شرط ملکیت را گفتیم مرحوم صاحب عروه این چنین بیان می‌کند:

«أن یكون مالکاً، فلا تجب قبل تحقّق الملكية كالموهوب قبل القبض والموصی به قبل القبول أو قبل القبض وكذا في القرض لا تجب إلا بعد القبض»^۱.

این فرمایش مرحوم صاحب عروه است که گفتیم این بحث احتیاج به تفصیل دارد.

خوب مقصود از شرط الملکی که اینجا می‌گوییم، شرط تمامیت الملک است.

حالا این شرط تمامیت الملک عدمش به چه شکل است؟

باید ملکیت تامه باشد؛ یعنی باید چگونه باشد؟ لذا این احتیاج به تفصیل دارد. اینجا ما چند عنوان می‌توانیم داشته باشیم.

عنوان اول از همین عناوینی که عناوین مالک است؛ یعنی مالک مال که به چند شکل ما می‌توانیم مالک مال داشته باشیم، که به تبع عنوانی که مالک مال دارد و نحوه ملکیت او، حکم وجوب زکات ممکن است متفاوت باشد، که نسبت به این مال چه جور ملکیت دارد.

عناوین مربوط به مالک المال

عناوین مربوط به مالک المال چند عنوان است.

عنوان اول: مال عام یا اموال عامه

عنوان اول آنجایی که مالک مال عنوان عامی است که از مال او به مال عام یا اموال عامه تعبیر می‌شود.

و منظور ما از عنوان عام، عنوان مسلمین مثلاً یا عنوان خود دولت اسلامی است.

عنوان عام در اینجا باید گفت مراد همان دولت است. حتی اگر ملک، ملک مسلمین باشد چون در اختیار دولت هست لذا است که نتیجتاً این ملک در تصرف دولت است.

پس مراد ما از این عنوان اول که می‌گوییم عنوان عام؛ یعنی عنوان ملک عام، مراد ما از این عنوان ملک عام، ملکی است که در اختیار دولت اسلامی است. انفال در اختیار دولت اسلامی است. خمس یا اخماس در اختیار دولت اسلامی است. زکوات در اختیار دولت اسلامی است. اراضی مفتوحه عنوه در اختیار دولت اسلامی است. اینها مصادیق ملک عام است که در این عنوان اول مقصود ماست. خوب معلوم است که اینها متعلق وجوب زکات نیست و زکات به اینها تعلق نمی‌گیرد. به دلیل اینکه دلیل وجوب زکات منصرف از این عنوان عام است. یکی به دلیل این که «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً»^۱؛ خوب این «آخذ» کیست؟ خود دولت است.

وقتی در دولت گفته می‌شود «خذ»، مخاطب کیست؟ مخاطب خود دولت اسلامی است. گرچه خطاب به رسول الله صلی الله علیه و آله است. ما این قاعده کلی را گفته‌ایم که هر جا احکام در قرآن کریم یا در روایات بر عنوان «رسول» بار می‌شود اینجا مراد دولت اسلامی است؛ یعنی شخصیت رسالتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله مراد است.

وقتی گفته می‌شود: «يَسْمُلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ»^۲ یعنی «للدولة الإسلامية». یا «رسول» در آیه: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»^۳، یعنی امام؛ یعنی دولت اسلامی؛ یعنی آن کسی که حاکم اسلامی است.

«رسول» اینجا یعنی بما هو حاکم، مراد است. این را در جای خود بحث کرده‌ایم، معلوم هم هست و قرائنی هم دلالت بر این معنی می‌کند.

۱. سوره توبه: ۱۰۳.

۲. سوره انفال: ۱.

۳. سوره نساء: ۸۰.

به هر حال وقتی گفته می شود: «قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ» یا وقتی خطاب به خود رسول است که «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً» ضمیر در «أَمْوَالِهِمْ» باید منصرف در غیر رسول باشد. در غیر دولت و در غیر اموالی که در اختیار دولت است. گفته است «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ» و نه «خذ من اموالک».

یک نکته ای اینجا ما باید اشاره کنیم که این را در بحث سابق اشاره نکردیم. وقتی اموال عامه را بعضی از فقها متعرض می شوند یک عنوانی را به عنوان مباحات عامه بیان می کنند و گویا مرادشان از مباحات عامه - چنین اظهار می کنند و گاهی تصریح هم دارند - که مراد از مباحات عامه اشیائی است که مالک ندارد، بدون مالک است.

فرض کنید که پرندگان هوا، ماهیان دریا را مباحات عامه می دانند. ما در فقه اسلام چیزی که مالک نداشته باشد نداریم. این را مفصل در مبحث الخمس بحث کردیم. در ملکیت المعادن بحث کردیم، در بحث فقه اقتصادی بحث کردیم. اصلاً «الأشیاء كلها ملكٌ لله» خدا مالک است. خدا مالک است به همین ملکیت اعتباری. حالا مثل مرحوم خوئی می فرمایند ملک اعتباری اصلاً در حق خدای متعال معقول نیست؛ چون خدا مالک است بالملک الحقیقی و به اشیاء تسلط حقیقی دارد.

خوب این چه فرمایشی است؟!

درست است که خدا مالک بالتصرف است؛ مالک بالملکیة التکوینیة است؛ اما مشرع هم هست؛ قانون گذار است. این مشرع اولین تشریعی که در رابطه با ملکیت تشریعی می کند این است که املاک، ملک من است.

این تشریع است؛ قانون گذاری است. خدا قانون گذار است: «لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ»؛ خالقیت خدا یک طرف، بله بماهو خالق سلطه تکوینی دارد؛ اما بما هو آمر و مشرع، سلطه تشریعی دارد. لذا اولین تشریعی که می کند این است که: «وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۱ یا «لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۲.

خب این همه تصریح که در قرآن آمده «له ملک...»، «له ملک...» چرا اینها را حمل بر مجاز کنیم؟ همان مُلکی که دیگران دارند؛ همان ملکی که اعتبار عرفی می فهمد، همان را خدا می گوید این مال من است. این در اختیار خداست.

فلذا ما در مباحثمان گفته ایم که همه چیز در ابتدا مال خداست. همه چیز در اختیار خداست. زمین مال خداست، چشمه ها مال خداست، انهار مال خداست، فضا مال خداست، ماهیان دریا مال خدا هستند، پرندگان هوا مال خدا هستند، خلاصه همه چیز. حالا شارع اجازه می دهد به اینکه فرض کنید در زمین موات می فرماید: «مَنْ أَحْيَا أَرْضًا مَوَاتًا فَهِيَ لَهُ»^۳، اجازه داده است که تملک شود. اجازه داده است که مثلاً پرندگان هوا را با صید تملک کنید، ماهیان دریا را با صید

۱. سورة أعراف: ۵۴.

۲. سورة آل عمران: ۱۸۹؛ سورة مائدة: ۱۷، ۱۸ و ۱۲۰؛ سورة نور: ۴۲؛ سورة شوری: ۴۹؛ سورة جاثیه: ۲۷؛ سورة فتح: ۱۴.

۳. سورة بقره: ۱۰۷؛ سورة مائدة: ۴۰؛ سورة أعراف: ۱۵۸؛ سورة توبه: ۱۱۶؛ سورة فرقان: ۲؛ سورة زمر: ۴۴؛ سورة زخرف: ۸۵؛ سورة حدید: ۲ و ۵؛ سورة بروج: ۹.

۴. تهذیب الأحکام؛ ج ۷، ص ۱۵۲.

تملک کنید، اجازه داده تملیک کنید. می گوید تو اگر این سبب ملک را حاصل کردی با این سبب، آن ملکیت حاصل می شود.

اینکه خدا اجازه تملک به من و شما می دهد به این معنی نیست که مالک نبوده؛ بلکه مالک بوده لذا اجازه ملکیت به من و شما داده است. اگر مالک نباشد چگونه اجازه تملک حاصل می شود؟ کسی که خودش مالک نیست چگونه به من و شما اجازه تملک می دهد؟ فاقد الشيء لا يعطي.

تملک تکوینی کفایت نمی کند وگرنه همه غاصبان، تملک تکوینی دارند. مگر غاصبان تملک و سیطره تکوینی به اشیاء ندارند؟ مگر اجازه آنها موجب تملک می شود؟ مگر اجازه غاصب موجب تملک می شود، وقتی خودش مالک نیست؟! لذا ما فرمایش مرحوم آقای خویی را به هیچ وجه قبول نداریم. گرچه این فرمایش در فقه ما خیلی اثر گذاشت. البته خود ایشان هم چه بسا گاهی از دیگران نظری را گرفته باشند. این فرمایش، فرمایش بسیار بسیار خطرناکی است و چنین حرفی قابل قبول نیست که خدا ملک اعتباری ندارد؛ چون ملک اعتباری برای خدا معقول نیست، چون خدا مالک حقیقی است؛ مالک تکوینی است. خوب مالک تکوینی که منافاتی با مالک اعتباری ندارد. مالک تکوینی است چون خالق اشیاء است. بعد می آید و یشرع لنفسه الملك. اعتبار مالکیت می کند: «لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۱؛ حالا در بعضی جاها «له» داریم و در بعضی جاها «له ملک» داریم. آنجا که می فرماید: «لَهُ مُلْكٌ ...» ممکن است گفته شود که «ملک» ظهور در سلطنت و حاکمیت دارد. یعنی حکومت بر آسمان و زمین. اما در مورد «لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ ...» چه؟

به اضافه روایات صریحه که نص در این مطلب است. اینقدر روایات صریح و صحیح در این مطلب داریم که «الأشیاء كلها لله»^۲ یا «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ وَلِمَنَ عَمَرَهَا»^۳ زمین مال خداست بعد خدا اجازه داده کسی که تعمیرش بکند مملک شود. تصور شده که اگر چون خدا ملکیتش حقیقی است وقتی کسی مالکیت حقیقی داشته باشد دیگر در شأنش مالکیت اعتباری تصور ندارد؛ چون اعتبار را متوجه نشده که معنی اعتبار یعنی چه؟

این از آنجاهایی است که تصورات فلسفی گاهی اثر گذاشته بر مباحث فقهی، آن هم اثر منفی گذاشته است. در مباحث فلسفی که ما گاهی می گوئیم شیء اعتباری و شیء حقیقی، مثلاً فرض کنید که «جبل من ذهب» یک موجود اعتباری است ولی «جبل من تراب» یک موجود حقیقی است. می خواهند بگویند که وقتی «جبل من تراب» یک موجود حقیقی است دیگر معنی ندارد که مجدداً اعتبار شود، خوب خودش «جبل من تراب» هست. وقتی یک چیزی وجود حقیقی دارد دیگر اینجا معنی ندارد که وجود اعتباری به آن بدهیم.

این معنی از اعتبار به ذهنشان رسید که وقتی گفته می شود که خدا ملکیت حقیقی دارد این ملکیت حقیقی را چگونه می خواهی اعتبارش کنی؟

جواب این است که مراد از اعتبار، تشریع است، قانون گذاری است نه اعتبار به معنای مفهوم فلسفی اش.

۱. سوره بقره: ۱۱۶ و ۲۵۵؛ سوره نساء: ۱۷۱؛ و

۲. در روایات آمده که: «وَالْأَشْيَاءُ كُلُّهَا لَهُ سِوَاءَ عِلْمًا وَقُدْرَةً وَمُلْكًا وَإِحَاطَةً»؛ [الكافی؛ کتاب التوحید، باب الحركة والانتقال، ح ۴].

۳. الكافی؛ کتاب المعیشة، باب فی إحياء أرض الموت، ح ۲.

نمی‌خواهیم به وجود حقیقی، وجود اعتباری بدهیم به آن معنا در مقابل وجود حقیقی. می‌خواهیم بگوییم خدا قانون‌گذار است: «لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ»، دو دو تا چهارتا، هم خالق است که با خالقیتش وجود حقیقی و مالکیت حقیقی دارد و با آمریتش می‌آید و وجود اعتباری یعنی مالکیت اعتباری برای خودش اعتبار می‌کند، تشریع می‌کند؛ اعتبار به معنای تشریع، اعتبار به معنای تقنین. در قانون خدا: «الاشیاء کُلَّهَا لِلَّهِ».

این در وهله اول، بعد «و لِلْآخِرِينَ بِإِذْنِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى» به اسبابی که در شرع آمده است.

ما حرف دیگری هم داریم که بعد از اینکه اجازه هم می‌دهد و من و تو به سبب تملک، مالک می‌شویم؛ ارض را مالک می‌شویم به احیا، پرنده و ماهی را به حیازه مالک می‌شویم آنچه را که خدا اذن تملک به ما می‌دهد این معنیش این نیست که مالکیت خودش سلب می‌شود. همچنین ملکی هم که ما پیدا می‌کنیم در عرض ملک خدا نیست؛ بلکه در طول ملک اوست. مثل مالکیت عبد نسبت به مولا. مولا مالک عبد است. حالا اگر اجازه داد که برو و کار کن و هرچه کار بکنی، درآمدش مال خودت، یا اینکه مولا به عبد چیزی را بخشید، معنیش این نیست که دیگر این چیزی که بخشیده از مالکیت مولا به طور کلی خارج شده باشد که نتواند در مالش تصرف کند. چون ملکیتش طولی است یعنی مولی، مالک عبد است و عبد مالک این مال است.

و لذا چون مالکیت خدا طولی است؛ مالکیت دولت اسلامی طولی است و لذا هر موقع مصلحت اقتضا کرد می‌تواند این مالکیت را از او سلب کند.

باز هم برای این مطلب، تصریح در روایت ما داریم. در بعضی از روایات داریم که امام زمان صلوات الله تعالی در زمان خودش خیلی از این زمین‌هایی که افراد احیا کرده‌اند، مالشان بوده ممکن است از آنها بگیرند. چون مالکیت آنها مالکیت طولی است. البته وقتی هم که می‌گیرد بر اساس عدالت می‌گیرد بر اساس مصالح الزامیه می‌گیرد، نه اینکه همین‌طوری بگیرد.

بنابراین این فرمایش که مباحات عامه لا مالک لها، بعد هم مباحات عامه را به یک شکلی اینجا مطرح می‌کنند در مقابل این عناوین، این حرف، حرف درستی نیست؛ ما اموال عامه به معنای مباحات عامه نداریم. همه اموال عامه إما ملک للدولة یعنی ملک الله و الرسول، یا تحت اختیار رسول است، تحت اختیار امام است مثل آن چیزی که در شرع برای ملک المسلمین تشریع شده مثل اراضی مفتوحه عنوة لمصلحة این را گفته‌اند که این ملک عنوان مسلمین باید باشد. نکته هم دارد که چرا ملک عنوان مسلمین باید باشد. که فکر کنیم ما در کتاب خمس بحثش را کردیم فکر کنیم در باب ملک الماعان.

این عنوان اول از عناوین مالک. خب گفتیم که به این عنوان قطعاً وجوب زکات تعلق نمی‌گیرد.

عنوان دوم: عناوین اعتباری غیر محضه

عنوان دیگر از عناوین مالکی عناوین اعتباریه‌ای است که بر دو قسم است:

۱. عناوین اعتباری مشیر به شخصیات حقیقی

این عناوین اعتباری عناوین مشیره به شخصیات حقیقی است. عنوان اعتباری است؛ اما پشت سر این عنوان شخصیت‌های حقیقی وجود دارد.

لذا عنوان اعتباری محض نیست. مثل احزاب، مثل شرکت‌ها، مثل جمعیت‌ها، مثل انجمن‌ها. حالا که فرض کنید که حزبی تشکیل شد، این حزب اموالی را متملک شد، زمین تملک کرد، کشت کرد، برداشت کرد، طلا مالک شد، پول زیادی، طلا در اختیارش هست، نقره در اختیارش هست، حزب است، جمعیت است یا امثال اینها یا شرکت‌های کلی، شرکت‌هایی که افراد زیادی در این شرکت‌ها شریک‌اند، در این مطلب گفتیم که دو جور عناوین اعتباری از این قبیل داریم. عناوین اعتباریه‌ای که مشیر به شخصیت‌های حقیقی است. یک عناوین اعتباری که مشیر به جمع است؛ یعنی جمع مالک است نه افراد؛ به عبارت دیگر سود حاصل از فعالیت‌های اقتصادی این عنوان برگشتش به جمع است. مثل حزب، به هر حال حزب فعالیت اقتصادی می‌کند؛ اما اینطور نیست که مثلاً سود عاید از این فعالیت اقتصادی بین افراد حزب تقسیم شود، خیر. برای حزب می‌ماند.

یا یک جمعیتی یک عده‌ای آمده‌اند و یک شرکتی تشکیل دادند و گفتند اموال این شرکت مال خود شرکت است و به افراد تقسیم نمی‌شود؛ بلکه مال شرکت است و شرکت هم کیانند؟ متشکل از همین افراد هستند. به هر حال اینها یک منفعتی از این مال شرکت می‌برند چون اختیار این اموال در دست اینهاست و در این اموال تصرف می‌کنند به مصلحت همان عنوان عام خودشان (حزب). این حزب مال پیدا می‌کند ملک پیدا می‌کند و در راه اهداف خود حزب یا در راه مصالح همان اعضای شرکت یا در راه مصالح احزاب یا جمعیت این اموال صرف می‌شود که گفتیم این زکات دارد، علاوه بر خمس.

این زکات دارد؛ یعنی «أَمْوَالِهِمْ» شامل این هم می‌شود.

ما نمی‌توانیم بگوییم که «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ» منصرف از اینهاست. نحوه زکات دادنش هم این است که باید همان مال مربوط به کل آن عنوان به نصاب برسد. مال حزب مثلاً زمین کشاورزی دارد، کشت کرده، گندم زیادی درو کردند، جو یا گندم زیادی به دست آورده‌اند یا به محصولات زراعی دیگری که زکات به آن تعلق می‌گیرد یا مثلاً نقدین دارند به هر شکلی یا مثلاً انعام و مواشی دارد به هر شکلی، اینها اگر به نصاب رسیدند و حول بر آنها هم گذشت البته آنجایی که حول معتبره است چون بعضی موارد گذشت حول در آنها معتبر نیست، اگر حول بر مالشان گذشت و نصاب هم داشت زکات در آن واجب می‌شود ولو مال حزب باشد، مال جمعیت باشد، این یک جور ملک اعتباری مشیر به شخصیت‌های حقیقی است.

۲. عناوین اعتباری مشیر به افراد

یک نوع دیگرش این است که نه، این ملک اعتباری یا این عنوان اعتباری مشیر به افراد باشد، نه به جمع. مثلاً شرکتی است که افراد جمع شدند پولهایشان را روی هم گذاشته‌اند، شرکت تشکیل داده‌اند و بناست سود عاید از این شرکت از فعالیت اقتصادی این شرکت بین افراد تقسیم بشود، سود عائد مال آنهاست، سر سال مثلاً آن را بین افراد تقسیم می‌کنند. در این مورد هم زکات تعلق می‌گیرد اما چگونه تعلق می‌گیرد؟ این دیگر بستگی به سهم هر یک باید به نصاب برسد. اگر سهم هر فردی از افرادی که در این شرکت سهم دارند، اگر سهمش به حد نصاب رسید و حول هم بر آن گذشت اینجا باید زکاتش را بدهد؛ منتها به شرطی که سهم فرد دارای نصاب باشد. لذا اگر یک سهامی است اما سهم فرد به نصاب نمی‌رسد، بله شرکت تشکیل داده‌اند، عائدات کل شرکت نصاب دارد؛ اما وقتی تقسیمش می‌کنند بین افراد، به افراد که می‌رسد حصه هر فردی بالغ به حد نصاب نیست؛ زکات در این صورت واجب نیست. معیار این است که در

چنین موردی سهم هر فرد به نصاب برسد. این در آن شخصیت‌های اعتباری است که مشیر به شخصیت‌های حقیقی است؛ یعنی شخصیت‌های حقیقی پشت سر این عناوین اعتباری وجود دارد.

پرسشگر: ...

معظم‌له: در این قسمت دومش بله، در قسم دومش، که این شرکتی که گفتیم شرکت اعتباری است و عنوانش عنوان اعتباری است؛ عنوان اعتباری که کاشف است؛ عنوان اعتباری که مشیر به اشخاص است، این اشخاصی که این عنوان اعتباری مشیر به آنهاست اینها افرادند؛ تک تک‌اند و اموال این شرکت به این‌ها تعلق دارد و نصیب آنها می‌شود سود عائده از فعالیت‌های اقتصادی این مجموعه، وقتی سودش به اینها برمی‌گردد، علی نحو التخصیص و السهام، دیگر ملاک در وجوب زکات این است که سهم کل واحد از اینها به نصاب برسد. اگر کل مال این شرکت یا کل مال این مجموعه به حد نصاب رسید اما وقتی تقسیم می‌کنند و سهام را به افراد می‌دهند و حصه حصه می‌کنند حصه یک فرد به حد نصاب نمی‌رسد، یا حالا بعضی از افراد حصشان به نصاب می‌رسد و بعضیشان به نصاب نمی‌رسد. کسی که سهمش به حد نصاب می‌رسد باید زکات بدهد و آن که سهمش به حد نصاب نمی‌رسد زکات بر او واجب نیست.

عنوان سوم: عناوین اعتباریه محضه

نوع سوم از عناوین مالکی عناوین اعتباریه محضه است؛ یعنی عناوین اعتباریه‌ای است که پشت سر این‌ها شخص حقیقی قرار ندارد. مثل همین اموال مساجد، مدارس، موقوفات برای مسجد یا غیر موقوفات. اگر کسی مالی به مسجد هبه کرد، به مدرسه‌ای یا از این عناوین حتی فقرا بما هم فقراء؛ یعنی اموالی که برای فقرا اختصاص داده می‌شود، یا اموالی که برای علما اختصاص داده می‌شود، موقوفاتی که برای علماست؛ یعنی اینجا خود این عنوان اعتباری مد نظر هست نه اینکه تقسیم بشود بین علما، اگر تقسیم شود برمی‌گردد به همان شق سابق؛ یعنی اگر عنوان فقرا و علما عنوانی است که کاشف از خود علماست، خود فقراست، یک وقت اینجوری است، که فقرا و علما مالک می‌شوند.

ببینید اینجا دو جور است. موقوفه‌ای که برای علما و فقراست یک وقت منافعتش می‌بایست صرف آنها شود، مثلاً خانه است که علما از این خانه استفاده کنند. یعنی شخص عالم مالک سهمی از این مال نمی‌شود. اجازه تصرف دارد اما مالک نیست. وقف برای فقراست. نه به آن معنی که مثلاً فرض کنید این را باید بین فقرا تقسیم کنند. اگر آن وقف برای فقرایی که وقف برای اشخاص و فقرا باشد بله، یعنی فرض کنید یک وقفی است که می‌گوید: محصولات زمین را تقسیم‌بندی کنید و به تعداد فقرا و برای هر فقری سهمی معین کنید و به او بدهید که ملک خودش بشود. وقتی ملکش شد و اگر به نصاب رسید باید زکاتش را بدهد. اما اگر ملکش نیست فقط حق تصرف به فقیر داده‌اند، عالم می‌تواند در این تصرف کند. عنوان بما هو عنوان مالک است نه عنوان بما هو کاشف و مشیر به افراد. اینجا مالکیت متوقف بر عنوان است و از عنوان به معنونات سرایت نمی‌کند.

جایی که از عنوان سرایت می‌کند به معنونات، و هر کدام از معنونات سهمی داشته باشند و ملکشان شود، طبق سهمشان اگر به حد نصاب رسید زکات واجب است.

اما اگر نه موقوف عليه عنوان بما هو عنوان باشد و معنونات این عنوان مالک نمی شوند بلکه حق استفاده دارند، حق تصرف دارند، حق انتفاع دارند و نه مالکیت. اینجا دیگر زکات بر کسی واجب نیست. حکمش نظیر حکم عنوان اول می شود که حکم اموال عامه است.

چون باز هم به این دلیل که این «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ» به نظر ما ظهور در این دارد که این ضمیر در «أَمْوَالِهِمْ» ظهور در اشخاص حقیقی دارد. چرا و به چه قرینه ای؟ برای اینکه بعد می فرماید: «وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ»، این «صَلِّ» صلوات بر افراد است نه بر عناوین. لذا می فرماید: «إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ».

سکن بودن یعنی چی؟ این وقتی است که این صلاة، صلاة بر فرد باشد. لذا گفته می شود که قرینه وجود دارد که این «أَمْوَالِهِمْ» ظهور دارد بر اموال اشخاص، اشخاص حقیقی. به اضافه روایات که می فرمایند: «إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ أَقْوَاتَ الْفُقَرَاءِ...»^۱. اینکه فرض فی اموال الاغنیاء، باید این اغنیاء اول مالک بشوند، اموالهم بشود و مال آنها بشود. و این اغنیاء ظهور در اشخاص دارد، ظهور در عناوین عامه ندارد؛ شامل آن نمی شود و منصرف از آن است.

پرسشگر: ...

معظم له: اینطور نگفتم. گفتیم اگر عناوین پشت سرش اشخاص وجود دارد که در حقیقت عنوانی که عنوان عامه است، این عنوان بما هو مشیر به اشخاص عنوان است؛ بما هو مشیر به اشخاص مالک است.

و لذا آنها مالک می شوند. ملک، مال آنها می شود. مؤسسه بما هی مؤسسه عنوان عام است. اگر مؤسسه مالک شد اگر این مؤسسه مالکش به نحوی است که هیأت امناء مالک می شوند به طوری که ملک، مال آنها می شود، یا مؤسسه ای صاحبی دارد که اموال این مؤسسه همه اش مال اوست، ملک او می شود، که البته باید زکات مالش را بدهد.

اگر مؤسسه به عنوان کونها مؤسسه به طوری که این عنوان سرایت نکند به صاحب مؤسسه، سرایت نکند به هیأت امناء و به افراد مؤسسه، به طوری که افراد از این مال مثلاً ارث ببرند، حالا مثلاً اگر صاحب مؤسسه فوت کرد و مؤسسه به عنوان ارث به فرزندان رسید معلوم می شود که مالک کیست؟ مالک شخصی است و باید زکات بدهد.

اما اگر ملک مؤسسه باشد، اگر صاحب مؤسسه، رئیس مؤسسه، هیئت مدیره اگر همه از دم بمیرند این مؤسسه اموالش به ورثه منتقل نخواهد شد که معلوم می شود این عنوان عنوان ساری به افراد نیست. عنوان کاشف از افراد نیست. اینجور عنوانی اگر مالک شد لا زکات فیه، چون «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ» منصرف از این عناوین عام است.

این هم عنوان سوم که گفتیم شخصیت های اعتباری محض، یا عناوین اعتباری محض که این ها مالک می شوند به طوری که مالکیت سرایت به اشخاص نکند.

گفتیم اینجا لا تجب فیه الزکاة، بخاطر انصراف دلیل وجوب زکات از این موارد.

عنوان چهارم: اشخاص حقیقی

عنوان چهارم اشخاص است که شخصیت های حقیقی باشند. حالا این شخصیت های حقیقی چه افراد باشند چه فرد باشد یا شخصیت حقیقی جمع باشد.

مثل ورثه میت، حالا اگه فرض کنیم میت ملکی دارد بعد از اینکه فوت کرد ورثه مالک شدند، ورثه مالک حقیقی هستند. ولو جمع باشند ۲۰ نفر، ۳۰ نفر، ۱۰۰ نفر هر چقدر.

اینجا اگر سهم هر یک از این افراد به اندازه نصاب بود اینجا باید زکات بدهند. البته اگر قبل از مرگ میت حول بر این مال گذشته باشد، میت وقتی حیات داشت، حول گذشته و نصاب هم داشته، اینها موظف هستند قبل از اینکه تقسیم ارث بکنند اول باید زکات را اخراج کنند.

اگر خمس به مالش تعلق می گیرد اول باید خمس پرداخت شود، دیگر الخمس لا یورث و الزکاة لا تورث. اما اگر نه، در وسط سال از دنیا رفت و هنوز حول نگذشته است اینجا دیگر هر فردی از این ورثه باید حول را از زمانی حساب کند که ملک به مالش وارد شده است. از آن زمان به بعد اگر حول گذشت بر این مال، نصاب هم داشت به سهم و حصه خودش اگه حول بر این حصه گذشت و این حصه دارای نصاب هم بود تجب علیه الزکاة.

پرسشگر: ...

معظم له: خمس با زکات فرق می کند. در خمس حول نداریم و یک اشتباهی معمولاً پیش می آید و اتفاقاً شما سؤال خوبی کردید. وجوب خمس مشروط به حول نیست. این که گفته می شود سال خمسی یا سال بگذرد این برای تعیین شیوه محاسبه خمس است نه اینکه خمس مشروط به این است که سال بگذرد.

یعنی اگر کسی سال خمسیش مثلاً فرض کنید که اول مهرماه باشد، همان اولی که مهرماه آمد پولی نصیبش شد که این زائد بر مؤنه همه سالش باشد تا آخر سال، همان وقت خمس به آن تعلق می گیرد و لازم نیست که سال بر آن بگذرد. منتها برای تنظیم پرداخت خمس فقها می گویند که می تواند صبر کند و خرج بکند، آنچه را که خدا به او داده، درآمدی که داشته در طول سال خرج بکند، آخر سال هرچه زیاد آمد آن وقت خمس بدهد. این برای تنظیم شیوه تخمیس است. بعضیها خیال می کنند که بر خمس هم شرط حؤول حول وجود دارد در تعلق وجوب که اینطور نیست.

لذا وقتی میتی وسط سال از دنیا برود و مالی داشته باشد و این مال را یک ماه پیش، دو ماه پیش و حتی یک روز پیش این مال را مالک شده و مال زیادی هم هست، بعدش فوت کرده و این مالی هم که به او رسیده زائد بر مؤنه اش بوده، اصلاً یک سال را زنده نمی ماند تا زائد بر سال به عنوان استثناء صدق کند این باید همان موقع مالش را تخمیس کنند و خمسش را بدهند بعد تقسیم بین ورثه صورت گیرد.

پرسشگر: ...

معظم له: اینجا ما عنوان اعتباری نداریم. مگر اینکه ورثه را عنوان اعتباری بدانیم؛ درحالیکه اینگونه نیست. ورثه عنوان اعتباری نیست. آنجا گفتیم یک عنوانی را اعتبار و جعل کرده اند، مثل مدرسه، مسجد و از این قبیل. ورثه یک عنوان اعتباری نیست؛ چرا که ارث بردن یک امر حقیقی است که در خارج اتفاق می افتد؛ یعنی یک نقل و انتقال است که این نقل و انتقال به سبب تکوینی حاصل می شود. نقل و انتقال ها را ما در محل خودش گفتیم که انتقال مال از کسی به کسی دیگر به چند شکل و به چند سبب است.

گاهی سبب این انتقال سبب اعتباری است؛ مثل معاملات، به سبب بیع، مال از این به آن منتقل می شود. گاهی سبب انتقال سبب تکوینی است مثل موت. موت، سبب حقیقی انتقال مال از این به آن است لذاست که عنوان میراث از عناوین اعتباری به شمار نمی آید.

ادامہ بحث را ان شاء اللہ فردا پی می گیریم.

و صلی اللہ علی محمد و آلہ الطاہرین